

دکتر فرد پاتنم، امثال، سخنرانی ۲

فرد پاتنم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

به دومین سخنرانی ما خوش آمدید. الان می‌خواهم کمی در مورد اینکه وقتی یک ضرب‌المثل می‌خوانیم، در واقع چه چیزی را می‌خوانیم، صحبت کنم، یعنی اینکه ضرب‌المثل چیست، و سپس به چند آیه اول کتاب نگاه کنیم تا ببینیم چرا این کتاب نوشته شده است. و چون این دوباره به ما کمک می‌کند، همانطور که در مورد دانستن اینکه چه کسی آن را نوشته دیدیم، به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چگونه باید آنچه را که در آن می‌یابیم بخوانیم.

بنابراین، سوال این است که ضرب‌المثل چیست؟ خب، این سوالی است که هیچ پاسخ توافقی‌شده‌ای برای آن وجود ندارد. اگر فرهنگ لغت را بخوانید، چیزی شبیه به یک ضرب‌المثل کوتاه و مختصر از حکمت عامیانه که در کنار توصیه‌های سنتی یا چیزی شبیه به آن قرار می‌گیرد، پیدا خواهید کرد. و در واقع، اگر ضرب‌المثل را در گوگل جستجو کنید و در اینترنت جستجو کنید، تعاریف زیادی از سوی بسیاری از محققان پیدا خواهید کرد.

اما به نظر می‌رسد همه آنها دارای نکات کلیدی مشخصی هستند، شاید اگر نگوییم کلمات کلیدی، حداقل ایده‌های کلیدی دارند. ضرب‌المثل‌ها کوتاه هستند. چیزی وجود دارد که آنها را به یاد ماندنی می‌کند، یعنی به راحتی به خاطر می‌سپارد.

آنها نسبتاً ساده هستند، یعنی به راحتی قابل درک هستند. این بدان معنا نیست که لزوماً فهمیدن اینکه با آنها چه کار کنیم آسان است، اما به این معنی است که شناختن آنها آسان است، ما می‌دانیم که در مورد چه چیزی صحبت می‌کنند. آنها به طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرند.

یعنی، ضرب‌المثل چیزی نیست که فقط یک نفر از آن استفاده کند. این بیشتر به چیزی تبدیل می‌شود که ما آن را یک پند و اندرز یا حتی فقط یک گفته می‌نامیم. و آنها اغلب مبتنی بر تصویر هستند یا حول نوعی تصویر یا عکس ساخته شده‌اند.

در بسیاری از تعاریف مدرن، اصطلاحاتی را می‌بینیم که انگار از نظر اجتماعی پذیرفته شده‌اند و مبتنی بر تجربه هستند، و حتی تحقیقات روانشناسی زبان مدرنی وجود دارد که به این موضوع می‌پردازد که چگونه گوش دادن به یک ضرب‌المثل یا شنیدن آن در واقع بر بخش‌های خاصی از مغز تأثیر می‌گذارد، به طوری که ساختار خود ضرب‌المثل، ماهیت ضرب‌المثل، همزمان بر هر دو نیمه مغز تأثیر می‌گذارد، که روشی نسبتاً غیرمعمول برای برقراری ارتباط است. معمولاً ما با سمت راست یا چپ کسی صحبت می‌کنیم، یا از سمت راست یا چپ خود، تقریباً به طور مستقل استفاده می‌کنیم، اما به نظر می‌رسد ضرب‌المثل‌ها همزمان برای هر دو عمل می‌کنند. حال، می‌بینید، بخشی از مشکل این است که می‌توانیم یک ضرب‌المثل را از نظر شکل یا صدای آن تعریف کنیم، یا می‌توانیم آن را از نظر تأثیر آن بر فردی که آن را می‌شنود یا کاربردهایی که می‌توانیم از آن استفاده کنیم، تعریف کنیم.

و بنابراین، بعضی‌ها در نهایت می‌گویند، وقتی می‌بینمش، آن را می‌شناسم، که واقعاً خیلی منصفانه به نظر نمی‌رسد. اما متأسفانه، این چیزی است که ما به آن می‌رسیم، زیرا واقعاً یک تعریف توافقی‌شده بین‌المللی وجود ندارد. اگرچه، دوباره، اگر به فرهنگ لغت‌ها نگاه کنید، سه یا چهار فرهنگ لغت، همه آنها اساساً یک چیز را می‌گویند.

متخصص پارمیولوژی، یعنی افرادی که به صورت حرفه‌ای ضرب‌المثل‌ها را مطالعه می‌کنند، نوشته نشده است. ضرب‌المثل کتاب مقدسی چیست؟ خب، آنها برخی از جنبه‌های مشابه را دارند. آنها کوتاه هستند

در انگلیسی اینطور به نظر نمی‌رسند. اما یک بار آزمایش جالبی انجام دادم. تمام کلمات هر ضرب‌المثل را در فصل‌های ۱۰ تا ۱۶ شمردم، و سپس تمام کلمات به زبان عبری، و بعد تمام کلمات را، از یک ترجمه کاملاً تحت‌اللفظی از ترجمه انگلیسی استفاده کردم.

من تمام کلمات را شمردم. میانگین تعداد کلمات در زبان عبری در هر آیه ۷.۶ است. میانگین تعداد کلمات در زبان انگلیسی بیش از ۱۸ است. بنابراین، حق با شماست، آنها شبیه ضرب‌المثل‌های انگلیسی نیستند که چیزهایی مانند، یک بخیه در زمان، نه بخیه را نجات می‌دهد، پول حرف اول را می‌زند، یا چیزی شبیه به این.

و حتی یک ضرب‌المثل ده کلمه‌ای در انگلیسی برای ما خیلی طولانی به نظر می‌رسد. اما ضرب‌المثل‌های عبری خیلی فشرده هستند، چون عبری همان نوع فشرده‌سازی‌ای را که در انگلیسی اتفاق می‌افتد، مجاز می‌داند، اما وقتی آن شکل فشرده را از عبری به انگلیسی ترجمه می‌کنید، باید بسط داده شود. هیچ راهی برای ترجمه آن به همان قالب فشرده وجود ندارد، یا حداقل نه به روشی که برای هیچ‌کدام از ما معنی داشته باشد.

اما در کتاب مقدس، تفاوت بزرگ احتمالاً این است که در کتاب مقدس، بسیاری از ضرب‌المثل‌ها ظاهراً یک چیز را به چند روش مختلف بیان می‌کنند. ویژگی‌ای که ما آن را توازی می‌نامیم و کمی بعد در این سخنرانی در مورد آن صحبت خواهیم کرد. و این اصلاً شبیه انگلیسی به نظر نمی‌رسد.

«بیشتر ضرب‌المثل‌های انگلیسی ممکن است دو بخش داشته باشند، مثلاً «از دید خارج» و «از ذهن خارج». این کمی بامزه است. اما اینطور نیست، این یک جمله است.

دو جمله‌ی متفاوت کنار هم قرار نگرفته‌اند. اما بسیاری از ضرب‌المثل‌های کتاب مقدس به این شکل هستند. من این را ذکر می‌کنم چون اغلب وقتی مردم از کتاب امثال نقل قول می‌کنند، فقط نیمی از آیه را نقل می‌کنند.

و این کمی شبیه نقل قول کردن نیمه اول، یا خواندن نیمه اول یک رمان، و دست زدن به نیمه دوم، یا خواندن نیمه دوم بدون خواندن نیمه اول است. این روشی نیست که قرار باشد آنها را درک کرد. این یک ضرب‌المثل واحد است که از چند جمله تشکیل شده است.

این دو جمله با هم عمل می‌کنند، و اینطور نیست که در کنار هم قرار داشته باشند. آنها در واقع به هم بافته شده‌اند، و قرار است در پرتو یکدیگر خوانده شوند، زیرا آنها با هم چیزی را می‌گویند که هیچ‌کدام نمی‌توانند مستقل از دیگری بگویند. بنابراین، ما آنها را تشخیص می‌دهیم زیرا آنها را می‌بینیم، یا معمولاً در فرهنگ خود، آنها را می‌شنویم.

خب، یکی می‌گه، یه کوک به موقع، نه نفر رو نجات میده. و حتی اگه ما بیرون وایسیم، من تو یه مزرعه بزرگ شدم، بنابراین میتونم از این مثال استفاده کنم، اینو دیدم. حتی اگه تو مرتع پشتی وایسیم، و یه تیرک حصار هست که از زمین پوشیده، و ما دورش وایستاده‌ایم و داریم بهش نگاه می‌کنیم، یکی می‌گه، خب، یه کوک به موقع، نه نفر رو نجات میده، چون بحث اینه که، آیا الان وقت بذاریم و درستش کنیم، یا میتونیم یه جوری سرپا نگهش داریم و امیدوار باشیم که از زمستون جون سالم به در ببره؟ خب، هیچکس در مورد دوختن دوباره تیرک حصار صحبت نمیکنه.

نه، همه ما می‌دانیم که آنها می‌گویند، آیا منظور این است که شما همین الان قبل از اینکه اوضاع خیلی بدتر شود، آن را درست کنید، زیرا اگر آن میله حصار فرو بریزد، شاید گاوها به ذرت برسند، یا شاید اسب‌ها فرار کنند، یا اتفاق خیلی بد دیگری رخ دهد. بنابراین، ما این ضرب‌المثل را می‌شنویم، تا حدودی آن را تشخیص می‌دهیم، و سپس آن را به کار می‌بریم. و اینکه چگونه این کار را انجام می‌دهیم واقعاً یک راز است.

ما در واقع نمی‌دانیم چگونه آنها را تشخیص می‌دهیم. و به همین دلیل است که می‌گوییم تعریفش این است: وقتی آن را می‌بینم، آن را می‌شناسم»، نه اینکه یک تعریف دقیق ارائه دهیم. بسیاری از آنها این را دوست دارند، یک کوک زدن در زمان، نه کوک دیگر را نجات می‌دهد.

منظورم این است که خیلی شاعرانه است، اینطور نیست؟ ما زمان کوک را ذخیره می‌کنیم، و اگر به صداهای S-9، T، به موقع ST، می‌شود. آیا این کمی بامزه نیست؟ یک کوک STTS آنجا توجه کنید، در واقع ذخیره می‌کند. بنابراین، ما کمی معکوس شدن ترتیب صامت‌های صدا را داریم.

ما همچنین قافیه زمان و نه را داریم. و اگر به وزن آن گوش دهید، یک کوک در زمان، نه را ذخیره می‌کند. خیلی وزن‌دار است، آیمبیک است.

بنابراین، همه این چیزها با هم، به علاوه تصویر، به خاطر سپردن را برای ما آسان می‌کند. و همچنین، به نوعی درک این موضوع را برای ما آسان می‌کند که ما در مورد دوختن یک تیرک حصار صحبت نمی‌کنیم، و هیچ کس فکر نمی‌کند که آن شخص احمق است. همه ما درک می‌کنیم که آنها ما را نصیحت می‌کنند زیرا ضرب‌المثل‌ها اینگونه هستند.

آنها واقعاً نوعی مشاور یا ناصح هستند. کسی به ما توصیه می‌کند که قبل از اینکه اوضاع خیلی بدتر شود، آن را درست کنیم. حالا، آنها همیشه آنقدر شاعرانه نیستند، بنابراین ما ضرب‌المثل‌هایی در انگلیسی داریم مثل اینکه غیبت باعث می‌شود قلب مهربان‌تر شود.

خب، ریتم وجود دارد، نبودش باعث می‌شود قلب مهربان‌تر شود. اما هیچ قافیه‌ای وجود ندارد، هیچ انتخاب همخوانی خوبی انجام نمی‌شود. یا عشق کور است، این خیلی کلیشه‌ای است.

یا حرف پول، یا چیزی شبیه به این. اما روی هم رفته، ضرب‌المثل‌ها چیزی در خود دارند که به یاد ماندنی و قابل تشخیص است. و ما حتی وقتی از آنها در جامعه خودمان استفاده می‌کنیم، متوجه می‌شویم که این اتفاق زیاد نمی‌افتد، زیرا افرادی که از ضرب‌المثل استفاده می‌کنند، عموماً به عنوان افرادی بی‌معنی و از مد افتاده در نظر گرفته می‌شوند.

اما همانطور که در اولین سخنرانی‌ام اشاره کردم، جوامع زیادی در جهان وجود دارند که در آنها ضرب‌المثل‌ها بسیار مهم هستند. و در واقع، جریان عادی زندگی هستند. این همان روشی است که گفتگو حتی از طریق آن انجام می‌شود.

اما وقتی به نحوه‌ی استفاده از آنها فکر می‌کنیم، متوجه می‌شویم که به ضرب‌المثل‌ها به عنوان قانون، وعده یا تضمین نگاه نمی‌کنیم. بلکه در واقع از یک ضرب‌المثل طوری استفاده می‌کنیم که انگار از یک نصیحت استفاده می‌کنیم. یا شاید حتی طوری از یک مشاور یا راهنما استفاده می‌کنیم.

می‌دانید، بعضی‌ها فکر می‌کنند وقتی به پزشک مراجعه می‌کنند و پزشک می‌گوید سه قرص بخور و صبح به من زنگ بزن، باید هر چه پزشک می‌گوید انجام دهیم. اما در واقع، پزشک کیست؟ پزشک کسی است که در پزشکی تخصص دارد. هیچ الزام قانونی وجود ندارد که ما را مجبور به انجام آنچه پزشک می‌گوید کند.

در واقع، ما می‌توانیم پیش سه پزشک مختلف برویم، سه توصیه‌ی مختلف دریافت کنیم و آن را که بیشتر دوست داریم انتخاب کنیم، چون همین است. این نصیحت است. و در واقع ضرب‌المثل هم همین است.

یک ضرب‌المثل مانند یک پزشک یا مانند یک وکیل است که از او مشاوره می‌گیریم. وکلا مشاوران حقوقی نامیده می‌شوند. از آنها مشاوره می‌گیریم که سپس باید تصمیم بگیریم که با آنها چه کار کنیم.

و این شاید به ما کمک کند بفهمیم که چرا می‌توانیم ضرب‌المثل‌هایی داشته باشیم که به آنها ضرب‌المثل‌های دوئل می‌گویند. مثلاً می‌گوییم کسی که تردید می‌کند، باخته است، و قبل از اینکه پیری، نگاه کن. هر دوی این حرف‌ها نمی‌توانند درست باشند، زیرا برای نگاه کردن باید تردید کنی.

و اگر تمام وقت را صرف تردید یا نگاه کردن کنی، هرگز نخواهی پرید. بنابراین به نظر می‌رسد این دو ضرب‌المثل متناقض هستند. آنها متناقض هستند.

خب، نه واقعاً. آنها در واقع مکمل یکدیگر هستند. زیرا بخشی از نکته‌ی حکمت ضرب‌المثلی، و بخشی از دلیل طولانی بودن کتاب امثال، در کنار چیزهای دیگر، این است که هیچ ضرب‌المثلی هرگز سعی نمی‌کند حق مطلب را در مورد کل یک موقعیت یا هر موقعیتی ادا کند.

حال، در هر ضرب‌المثل منفرد، چیزی که یک ضرب‌المثل را کاربردی یا مؤثر می‌کند، این است که می‌تواند برای کاربرد در انواع موقعیت‌ها گسترش یابد. بنابراین، در انگلیسی می‌گوییم، مانند پدر، مانند پسر، که در واقع برداشتی از گفته‌ی ارمیا است، مانند مادر، مانند دختر، همانطور که حزقیال در مورد اسرائیل و یهودا می‌گوید. اما می‌توانیم بگوییم، مانند یک معلم، بنابراین دانش‌آموز.

مثل معلم، مثل دانش‌آموز. و ما در واقع می‌توانیم آن را در طیف وسیعی از تنظیمات اعمال کنیم، که در واقع از آنها استفاده نمی‌کنیم. منظورم این است که ما از آنها استفاده نمی‌کنیم.

اما می‌توانیم بگوییم، مانند یک کشیش، کلیسا نیز همینطور است. بنابراین، اگر می‌خواهید بدانید که یک کشیش چگونه است، زمانی که کشیش آنجا نیست، به کلیسای او یا کلیسای او بروید و ببینید مردم چگونه هستند. زیرا وقتی یک کشیش برای مدت طولانی در این سمت باشد، آن جماعت مانند کشیش می‌شوند.

شما می‌توانید با صحبت کردن با کشیش، اطلاعات بیشتری در مورد او از طریق صحبت با اعضای کلیسا کسب کنید. یا اگر می‌خواهید بدانید که یک نفر چه نوع معلمی است، با دانش‌آموزان او آشنا شوید. به خصوص دانش‌آموزانی که یک یا دو سال از کلاس‌های او دور بوده‌اند و با آنها در مورد رشته‌هایی که مطالعه می‌کنند صحبت کنید.

با آنها در مورد معلم صحبت نکن. این نوع اطلاعاتی نیست که شما نیاز دارید. اما شما می‌خواهید در مورد معلم اطلاعات کسب کنید.

شما با آنها صحبت می‌کنید و کم‌کم متوجه می‌شوید که این معلم واقعاً چگونه فکر می‌کند و تدریس می‌کند؟ چون دانش‌آموزان او، یا دانش‌آموزان او، اگر به اندازه کافی با معلم بوده‌اند، احتمالاً هیچ دوره‌ای این کار را نخواهد کرد. اما اگر به اندازه کافی با آن معلم بوده‌اند، شروع به جذب طرز فکر آن معلم خواهند کرد. بنابراین، آیا معلم پدر است؟ خب، نه، اما می‌توانیم بگوییم مانند پدر، مانند پسر، زیرا این رابطه را می‌توان برای توصیف انواع روابط بین انسان‌ها و در واقع توضیح انواع روابط بین آنها گسترش داد.

بنابراین، وقتی ما در زندگی خودمان از ضرب‌المثل‌ها استفاده می‌کنیم، تشخیص می‌دهیم که، می‌دانید، این ضرب‌المثل در حال بیان یک مشاهده است، یا به من می‌گوید کاری را انجام دهیم، یا پیشنهاد می‌دهد که کاری را انجام دهیم، و این یک نصیحت است، یک نصیحت است. بنابراین، مثلاً پدر، مثلاً پسر در واقع می‌گوید اگر این را به خاطر بسپارم، می‌توانم با دانستن اینکه پدر چگونه است، پسر را درک کنم، یا برعکس. یا چیزی مثل اینکه پول حرف می‌زند، خب، این یک ضرب‌المثل خیلی جالب است، زیرا خیلی فشرده است، و در واقع شامل دو تا از چیزهایی است که به آنها کنایه گفته می‌شود، که در آن یک چیز به جای چیز دیگری قرار می‌گیرد.

بنابراین، این پول نیست که حرف می‌زند، بلکه کسی که پول دارد حرف می‌زند، و کسی که پول دارد حتی لازم نیست حرف بزند، فقط باید حضور داشته باشد. و می‌دانید، اگر تا به حال در یک اتاق، در یک جلسه، با یک فرد بسیار ثروتمند بوده‌اید، و او عضوی از کمیته است، چیزهایی که آنها می‌گویند کمیته باید انجام دهد، وزن بسیار بیشتری نسبت به هر کس دیگری در اتاق دارد، در حالی که همه چیز برابر است. خب، این نوعی توصیه‌ای است که ضرب‌المثل‌ها به ما می‌دهند.

به یاد داشته باشید که سلیمان از خداوند حکمت خواست تا قلب را درک کند. بخشی از هدف این کتاب این است که به ما توانایی نگاه کردن به یک موقعیت و درک آنچه واقعاً در حال رخ دادن است را بدهد. حال، برخی اخیراً گفته‌اند، حتی اخیراً در کتاب‌های عهد عتیق، که امثال ۲۶، ۴ و ۵، به احمق مطابق حماقتش پاسخ بده، مبادا در نظر خودش عاقل باشد، به احمق مطابق حماقتش پاسخ نده، مبادا مانند او شوی، نمونه‌ای از تقابل ضرب‌المثل‌ها است.

خب، این امکان‌پذیر است. من ترجیح می‌دهم آن را به عنوان یک ضرب‌المثل واحد، فقط یک ضرب‌المثل طولانی، در نظر بگیرم. منظورم این است که ضرب‌المثل‌های طولانی زیادی وجود دارند که از هم تشکیل شده‌اند، و به یاد داشته باشید که تقسیم‌بندی‌های ابیات لزوماً بدیع نیستند.

و بنابراین، فکر می‌کنم می‌توانیم بگوییم که کتاب امثال مواردی از آیاتی که با یکدیگر دوئل می‌کنند، ندارد. بنابراین، ما مجبور نیستیم مانند آنچه در زبان انگلیسی انجام می‌دهیم، بین آنها قضاوت کنیم. بنابراین، اگر، در یک جلسه بگوییم، کسی می‌گوید، ببین، می‌دانی، این یک تصمیم مهم است، ما باید قبل از اینکه بپریم نگاه کنیم.

و شخص دیگری می‌گوید، خب، او در مورد ضررش تردید دارد. آنها دو توصیه متفاوت به ما می‌دهند. و در یک مقطع، شما باید تصمیم بگیرید.

بنابراین، در نقطه‌ای، تردید باید متوقف شود و جهش باید اتفاق بیفتد. می‌بینید، خرد در دانستن اینکه کدام ضرب‌المثل را برای کدام موقعیت به کار ببریم، نهفته است. این خرد است.

گفته شده است، او شاعر آلمانی بود، گفته است، مردی که فقط یک زبان می‌داند، هیچ زبانی نمی‌داند، چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که یک احمق فقط یک ضرب‌المثل می‌داند. بنابراین، مثلاً کتاب امثال ابیات زیادی دارد که به پول ما یا نحوه استفاده ما از پول مربوط می‌شود.

آیات زیادی دارد که به گفتار و نحوه استفاده از دهانمان می‌پردازد. آیات زیادی دارد که به رفاقت و دوستی یا عدالت یا ازدواج یا موضوعات زیادی می‌پردازد. چرا در مورد هر موضوع این همه آیه دارد؟ چون هیچ کلام واحدی نمی‌تواند عدالت را در مورد کل، در مورد هر موقعیتی رعایت کند.

و بنابراین، برای استفاده صحیح از کتاب امثال، نمی‌توانیم صرفاً یک آیه را بدانیم و بگوییم، خب، این کار را می‌کند. اگر من این آیه را در مورد تربیت کودک بدانم، هر آنچه را که لازم است می‌دانم، فقط از این آیه در هر موقعیتی استفاده خواهم کرد. نه، شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید.

چون این تمام چیزی نیست که کتاب امثال می‌گوید. در واقع، این تمام چیزی نیست که کتاب مقدس می‌گوید. ما نمی‌خواهیم عادت‌های فرزندپروری خود را، مثلاً، فقط به آنچه امثال می‌گوید محدود کنیم.

اما ما به ویژه می‌خواهیم مراقب باشیم که یک ضرب‌المثل را مطلق نکنیم و آن را گزاره‌ی حقیقی ندانیم و دیگری را صرفاً فرعی برای آن بدانیم. ما می‌خواهیم مطمئن شویم که تا حد امکان، هر آنچه را که کتاب امثال در مورد رهبری، وفاداری زناشویی یا هر موضوع دیگری می‌گوید، درک می‌کنیم. بنابراین، وقتی کتاب امثال را می‌خوانیم و یک ضرب‌المثل خاص را بررسی می‌کنیم و با خود می‌گوییم، می‌گوید که اوضاع همین است که هست.

خب، باید به یاد داشته باشیم که این به ما نصیحت می‌کند. به ما مشاوره می‌دهد. این احتمالاً بعضی از شما را عصبی می‌کند چون می‌گویید، یک لحظه صبر کنید، مگر نمی‌گویید که الهام شده است؟ و اگر الهام شده باشد، آیا به این معنی نیست که اگر بگویید، اگر این کار را انجام دهیم، این اتفاق خواهد افتاد؟

آیا این وعده‌ای از جانب خدا نیست؟ خب، بسیاری از مردم کتاب امثال را به این شکل می‌خوانند. اما این خواندن کتاب امثال به گونه‌ای است که گویی نوع متفاوتی از ادبیات است. و انواع مختلف ادبیات، قوانین خاص خود را برای نحوه‌ی خواندن ما دارند.

خب، این یک مثال احمقانه است. اگر کتابی را بردارید، هر چقدر هم که سنگین و معتبر و گران‌قیمت باشد و چهار کلمه اول آن «روزی روزگاری» باشد، انتظار ندارید که در آن نصیحتی برای زندگی پیدا کنید، درست است؟ در عوض، می‌دانید که قرار است یک افسانه بخوانید و آن را به عنوان یک افسانه می‌خوانید. فکر نمی‌کنید واقعاً جادوگری در خانه‌ای ساخته شده از آب‌نبات در جنگل با اجاقی برای پختن بچه‌ها منتظر است.

ما حتی وانمود نمی‌کنیم که فکر می‌کنیم این واقعی است. و ضرب‌المثل‌ها هم همینطور هستند. یعنی پارمولوژیست‌ها کشف کرده‌اند که ضرب‌المثل‌ها ظاهراً در هر جامعه انسانی وجود دارند.

این شامل امثال کتاب مقدس در اسرائیل باستان می‌شود، که نشان می‌دهد خداوند ما را به شیوه‌ای خاص آفریده است، که ما مستعد درک امثال و استفاده از آنها هستیم، و حتی برخی از آنها را در کتاب مقدس این کتاب کوچک امثال، گنجانده است زیرا این روش بهتری برای درک برخی از جنبه‌های آنچه او از ما انتظار دارد و آنچه در ما انجام می‌دهد، است. بنابراین، وقتی آنها را می‌خوانیم، آنها را به قوانین یا وعده‌ها تبدیل نمی‌کنیم، زیرا درست مانند امثال در انگلیسی، آنها قرار است به عنوان مشاوران و ناصحان ما عمل کنند. قبلاً گفتم که امثال کتابی است که سازماندهی شده است و ما باید آن را مانند یک کتاب بخوانیم.

و فقط می‌خواهم از فصل‌های ۱ تا ۹ بگذرم و بگویم که اگر به اطلاعات بیشتری در مورد خواندن آن اشعار علاقه‌مند هستید، می‌توانید به سخنرانی‌های مربوط به کتاب مزامیر گوش دهید زیرا همان قوانین در آنها اعمال می‌شود. همانطور که گفتم، ما به دنبال تشابه در تصاویر هستیم و می‌بینیم که شعر چگونه ساختار یافته است زیرا آنها شعر هستند، اشعار کتاب مقدس هستند و از همان قوانین ترکیب‌بندی پیروی می‌کنند. حالا آنها تسبیح و چیزهایی از این قبیل نمی‌گویند، اما شعر، شعر است و می‌توان یاد گرفت، می‌توان یک نوع شعر را به همان اندازه نوع دیگر مطالعه کرد، با توجه به برخی تفاوت‌های جزئی در محتوا، اما این واقعاً مهم نیست.

بنابراین، من مستقیماً به خواندن امثال در فصل‌های ۱۰ و بعد از آن می‌پردازم. وقتی آنها را می‌خوانیم، باید کتاب، یعنی امثال، را با توجه به اهدافی که سلیمان برای آن نوشته است، بخوانیم. و می‌دانید، در انجیل یوحنا، یوحنا در پایان فصل ۲۰ به ما می‌گوید که چرا انجیل خود را نوشته است، تا ما باور کنیم که عیسی مسیح، پسر خداست.

او به ما می‌گوید که چرا اولین رساله خود را نوشت، همان. یهودا به ما می‌گوید که چرا رساله خود را نوشت تا با جدیت برای ایمان مبارزه کند، یک بار برای همه مقدسین. در کتاب مکاشفه، به ما گفته شده است که چرا این نوشته شده است، که خدا به پسرش داد تا چیزهایی را که قرار است بیاید به بندگان آشکار کند.

خب، ما همین را اینجا در ابتدای امثال در آیات ۲ تا ۶ داریم، تا بتوانیم حکمت و فهم را بیاموزیم، تا سخنان حکیمانه را تشخیص دهیم، تا در رفتار عاقلانه و پارسایی، عدالت و انصاف راهنمایی شویم، تا به ساده‌لوحان یا ساده‌لوحان، بی‌تجربه‌ها، خرد و بصیرت عطا کنیم، تا به جوانان دانش و بصیرت عطا کنیم. پس چرا این کتاب را داریم، و این کتاب تا چند آیه دیگر ادامه دارد. خب، بدون اینکه خیلی وارد جزئیات شویم، در اینجا دو هدف وجود دارد.

یکی اینکه کتاب امثال هدفی اخلاقی دارد. یکی از مباحثات بزرگ که احتمالاً از قرن پنجم پیش از میلاد، در یونان باستان، آغاز شد، بحثی بود که عمدتاً توسط افرادی به نام سوفیست آغاز شد، که کلمه پیچیده یعنی سفسطه، از آن گرفته شده است. هر دو سوفیست به خاطر ارائه استدلال‌هایی که می‌توانستند برای اثبات هر چیزی استفاده شوند، شناخته شده بودند.

این اتهامی بود که علیه آنها به کار می‌رفت. در واقع کلمه «سال دومی» از همین جا می‌آید، کسی که آنقدر احمق است که فکر می‌کند استدلال‌هایی بلد است که می‌تواند هر چیزی را ثابت کند. اما دلیل اینکه سوفسطاییان شروع به بحث در مورد این مسائل کردند این بود که می‌خواستند بدانند راه درست زندگی کردن چیست.

و چگونه بفهمیم چه چیزی خوب است؟ و این در واقع سوالی است که در آن زمان توجه زیادی از سقراط و افلاطون و ارسطو را به خود جلب کرد و حتی هزاران سال بعد توسط آکویناس در کتاب «جامع الهیات» (او نیز مطرح شد. خب، سوال این است که زندگی خوب چیست و چگونه آن را می‌شناسیم؟ خب، یکی از چیزهایی که یونانیان مطرح کردند و فکر می‌کنم به طرز چشمگیری در کتاب امثال پیشگویی شده است، ایده تدبیر است. تدبیر در فلسفه یونان، و بعداً در آکویناس، و حتی بعداً در قرن بیستم در نوشته‌های جوزف پیپر، توانایی ساکت بودن است، همانطور که پیپر می‌گوید، تا بتوانیم واقعاً آنچه را که می‌بینیم درک کنیم.

یکی از چیزهایی که امثال می‌خواهد به ما بدهد، بینش است. اگر آنقدر مشغول یافتن پاسخ باشیم، اگر آنقدر مشغول فکر کردن به آنچه می‌خواهیم بگوییم یا به احساسات جریحه‌دار شده خود فکر کنیم، نمی‌توانیم. بینش داشته باشیم، بدون اینکه آرام باشیم، نمی‌توانیم بینش واقعی نسبت به یک موقعیت داشته باشیم. بنابراین، ترجمه‌های مختلف این کار را به طور متفاوتی انجام می‌دهند، اما در آیه ۴، برای احتیاط دادن به افراد ساده‌لوح.

احتیاط، این توانایی توقف، فکر کردن، و فهمیدن قبل از عمل است. زیرا در فهم یونانیان، که به گمان من فهم سلیمان نیز همین است، اگرچه او هرگز این را به این شکل بیان نمی‌کند، با توجه به موقعیت، آنچه واقعاً وجود دارد، مقدم بر فهمیدن است. ما می‌فهمیم، باید آنچه را که هست بفهمیم، نه آنچه را که آرزو داریم آنجا باشد، نه آنچه را که فکر می‌کنیم آنجاست، نه فقط آنچه را که احساس می‌کنیم آنجاست، باید سعی کنیم آنچه را که واقعاً آنجاست بفهمیم.

اتفاقاً این روزها این مفهوم خیلی رایج نیست، اما اگر آن را درک کنیم، اعمال یا سخنان ما بر اساس آن درک خواهد بود. تا جایی که در تلاش برای درک آن کوتاهی کنیم، اعمال یا سخنان ما درست یا عاقلانه نخواهد بود. بنابراین، یکی از اهداف سلیمان کمک به این مردان جوان است، که کمی بعد در مورد آنها صحبت خواهیم کرد، تا به این مردان جوان در پرورش دوراندیشی کمک کند.

و یکی از راه‌هایی که او در کتابش این کار را انجام می‌دهد، ارائه مطالبی برای خواندن است که فهم آنها دشوار است. شما نمی‌توانید فقط با خواندن امثال سلیمان به این نتیجه برسید. منظورم این است که حدس می‌زنم می‌توانید، اما نشستن و خواندن پنج فصل از امثال سلیمان در مقایسه با مثلاً خواندن پنج فصل از متی یا حتی اشعیا بسیار دشوار است.

قرار نیست با هیاهو و جنجال پخش شود. قرار است مورد تعمق و تفکر قرار گیرد. و خب، جوانان چطور می‌توانند به خرد برسند؟ چطور می‌توانند به فهم و درک برسند؟ خب، با یادگیری اینکه سرعتشان را کم کنند، با تشخیص اینکه زندگی نباید خیلی سخت باشد، و با صرف وقت برای فکر کردن در مورد آنچه می‌بینند و می‌شنوند.

و این منجر به چیزی می‌شود که سلیمان در فصل سوم آن را زندگی درست یا گاهی زندگی درستکارانه می‌نامد ترجمه شده است. می‌بینید، در امثال، من در سخنرانی اول گفتم که امثال ما را در حال رفتن در راه حکمت یا راه حماقت تصور می‌کند.

اما این کاملاً درست نیست. اگر به نحوه‌ی انعکاس زبان کتاب تثنیه توسط کتاب امثال، مثلاً تجدید عهد بزرگ موسی با اسرائیل، نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که تصویر بیشتر به این صورت است که یک جاده یا مسیر وجود دارد و انحراف به راست یا چپ به معنای انحراف است. و این در واقع تصویری است که سلیمان از آن استفاده می‌کند.

یک مسیر وجود دارد، و آن فقط همان مسیر است. خارج شدن از آن مسیر در هر جهتی، گم شدن است. خارج شدن از مسیر است، رفتن به سوی مرگ است. این نتیجه حماقت است.

بنابراین این هدف اخلاقی به ما این بصیرت را می‌دهد که در هر شرایطی مسیر درست یا مستقیم را تشخیص دهیم تا بتوانیم مطابق با آنچه مستقیم یا درست است عمل کنیم. حال به یاد داشته باشید، ما فقط می‌توانیم از یک طریق یاد بگیریم. ما فقط می‌توانیم چیزها را واقعاً از طریق تجربه یاد بگیریم.

می‌دانم که شهود و جهش‌های شهودی وجود دارد، اما به نظر من شهود در واقع انباشت تجربیات فراوان است، و ما از این انباشت آگاه نیستیم تا زمانی که ناگهان چیزی به هم می‌پیوندد و ایده‌ای به ذهنمان می‌رسد که ناگهان شکوفا می‌شود. اما در واقع، ما چیزهایی را یاد می‌گیریم چون خودمان آنها را انجام می‌دهیم. مادرمان می‌گوید، به اجاق گاز دست نزن، خودت را می‌سوزانی.

ما وقتی فقط دو سال داریم نمی‌دانیم کلمه سوختن یعنی چه، بنابراین وقتی به اجاق گاز دست می‌زنیم خودمان را می‌سوزانیم. حالا می‌دانم که سوختن یعنی چه، و می‌دانم چرا نباید به اجاق گاز دست بزنم. یا اینکه یاد می‌گیریم چون کس دیگری به ما می‌گوید.

خب، مادرمان می‌توانست بگوید، به اجاق گاز دست نزن، خودت را می‌سوزانی، و ما به اجاق گاز دست نمی‌زنیم. حالا چه چیزی یاد گرفته‌ایم؟ ما یاد نگرفته‌ایم که اجاق گاز داغ است. ما حتی نمی‌دانیم چرا نباید این کار را بکنیم.

ما واقعاً نمی‌دانیم چرا نباید به اجاق گاز دست بزنیم، اما اطاعت را یاد گرفته‌ایم. نتیجه هر دو ممکن است در درازمدت یکی باشد. دیگر خودمان را نخواهیم سوزاند.

یادگیری بسیاری از چیزها از طریق تجربه شخصی بسیار دردناک‌تر از یادگیری آنها از شخص دیگری است. کاری که سلیمان انجام می‌دهد این است که به ما فرصت می‌دهد تا از تجربیات انباشته شده خردمندان خاور نزدیک باستان بیاموزیم و گفته‌های آنها را بگیریم و بگوییم که این چیزها ارزش تعمق و تفکر دارند. بنابراین، برای انجام این کار وقت بگذارید.

بنابراین، ما این هدف اخلاقی را داریم. و زیربنای آن، این کلمه در انتهای آیه پنجم است. او می‌گوید مرد خردمند، افزایش دانش را خواهد شنید.

مرد فهیم، مشورت خردمندانه را افزایش می‌دهد. کلمه مشورت در آنجا بسیار جالب است. این کلمه معمول برای مشاوران یا ناصحان نیست.

بنابراین، مثلاً وقتی یک پادشاه مشاور دارد. این فقط یک بار در کتاب ایوب و حدود پنج یا شش بار در کتاب امثال استفاده شده است. بیشتر اوقات برای زمانی استفاده می‌شود که پادشاه قصد دارد به جنگ برود.

حدود نیمی از موارد آن به رفتن پادشاه به جنگ اشاره دارد. می‌گوید، چگونه می‌توان جنگید؟ شما با گرفتن نصیحت زیاد، جنگ می‌کنید. از کجا نصیحت می‌گیرید؟ شما آن را از مشاوران می‌گیرید.

کسی که کتاب امثال را مطالعه می‌کند، کسی که آن را مطالعه می‌کند، با مطالعه‌ی آن، گویی گروهی از مشاوران کلامی را به دست می‌آورد. خود امثال به حلقه‌ای یا بخشی از نصیحت شما تبدیل می‌شوند. آنها بخشی از نصیحتی می‌شوند که شما دارید و می‌توانید بر اساس آن تصمیم بگیرید.

و آنها راهنمایان اخلاقی خواهند شد. این یک هدف بزرگ است. و احتمالاً این هدفی است که همه ما به آن وابسته‌ایم.

چرا کتاب امثال را می‌خوانید؟ برای اینکه آدم بهتری باشید. خوب، در واقع برای اینکه آدم درستکاری باشید. و درستکاری، همانطور که در سخنرانی قبلی گفتم، یعنی زندگی کردن مطابق با روشی که خدا جهان را آفریده است.

زیرا این به معنای زندگی مطابق با ذات خود خداست. اما در اینجا هدف دومی هم وجود دارد. اگر به آیات ۵ و ۶ نگاه کنیم، این را درمی‌یابیم.

مرد خردمند با شنیدن سخنان حکیمانه، دانش خود را افزایش می‌دهد. مرد فهیم با اندرزهای حکیمانه. به معنای ضرب‌المثلی تاریک وجود دارد (melitsa) «ضرب‌المثل‌ها و تمثیل‌ها را می‌فهمد. کلمه‌ی «ملیتسا»

سخنان خردمندان و معماهایشان. این چند نکته را نشان می‌دهد. اول از همه، فقط ساده‌لوحان نیستند که نیاز به یادگیری دارند.

و همانطور که قبلاً گفتیم، شما نمی‌توانید راکد باشید. شما همیشه در حال حرکت به سمت حماقت یا خرد هستید. بنابراین، نمی‌توانید فقط بگویید، بسیار خوب، من الان خردمند هستم.

می‌توانم یادگیری را متوقف کنم. این کار جواب نمی‌دهد. سلیمان می‌گوید نه

شما باید به یادگیری ادامه دهید. در واقع، بعداً در کتاب، یکی از امثال به طور خاص می‌گوید، پسر، دست کشیدن از گوش دادن به تأدیبه، گمراه شدن از کلام دانش است. به محض اینکه یادگیری را متوقف کنیم به محض اینکه رشد را متوقف کنیم، به محض اینکه جستجوی حکمت را متوقف کنیم، به سمت حماقت کشیده می‌شویم.

و بعضی از مردم در واقع فقط به بیراهه می‌روند. بعضی از مردم جستجوی خرد را متوقف می‌کنند و با عجله به دنبال آن می‌دوند. تشخیص این آسان‌تر است.

اما یک هدف اخلاقی وجود دارد، نه فقط برای ساده‌لوحان، بلکه برای کسانی که از قبل بالغ هستند، برای کسانی که باتجربه هستند، برای کسانی که ممکن است خردمند تلقی شوند یا حتی، اگرچه خطر اینجاست که احتمالاً ممکن است احمق باشید، خود را خردمند بدانند. حتی خردمندان می‌توانند و باید خردمندتر شوند. اما در واقع، در آیات پنج و شش، او می‌گوید که فقط یک هدف اخلاقی وجود ندارد، بلکه یک هدف ذهنی نیز در اینجا وجود دارد.

و این یعنی ما توانایی فهمیدن را به دست می‌آوریم. چیزی در مورد مطالعه ضرب‌المثل‌ها وجود دارد که ما را باهوش‌تر می‌کند و باعث می‌شود ضرب‌المثل‌ها را بهتر بفهمیم، حتی ضرب‌المثل‌هایی که هنوز مطالعه نکرده‌ایم. چیزی در مورد مطالعه ضرب‌المثل‌ها وجود دارد که به ما بینش می‌دهد که عمل مطالعه می‌تواند ظرفیت ما را برای فهمیدن افزایش دهد.

ما در توانایی فکری خود رشد می‌کنیم. منظوری این است که او می‌گوید خردمندان و خردمندان به دست خواهند آورد، افزایش خواهند یافت، قادر خواهند بود ضرب‌المثل‌ها و معماها را بهتر درک کنند. ما احتمالاً زیاد به این موضوع فکر نمی‌کنیم زیرا واقعاً، می‌دانید، ضرب‌المثل‌ها برای این نیستند، آنها نصیحت می‌کنند.

اما به یک معنا، اگر خودمان را وقف مطالعه چیزهای خردمندانه کنیم، همانطور که سلیمان بعداً می‌گوید بر لبان خردمندان، خرد یافت می‌شود، درست است؟ خب، اگر خودمان را وقف مطالعه چیزهای خردمندانه کنیم، از آنجایی که بینش و فهم، درست در کنار خرد، جنبه‌های موازی هستند، خودمان خردمندتر خواهیم شد. و می‌دانید، باید این را زودتر می‌گفتم. این فقط یک حاشیه است.

اما یکی از چیزهایی که ما زیاد استفاده می‌کنیم کلمه خردمند، کلمات خردمند و حکمت است. اما در کتاب مقدس، کلماتی که به این صورت ترجمه شده‌اند، واقعاً به مهارت اشاره دارند. اگر به عقب برگردید، منظوری این است که وقتی می‌گوییم واقعاً، می‌توان آنها را به همان شکل ترجمه کرد.

اگر به کتاب خروج برگردید و داستان‌های اهوایاب و بصلئیل را بخوانید، صنعتگرانی که خداوند به آنها گفته بود که به آنها حکمت یا مهارت خاصی در کار با چوب و سنگ و فلز و پارچه، یا نه سنگ در خیمه، چوب و فلز و پارچه، داده است، این همان کلمه است. حُکْمَه، حکمت، در واقع نوعی مهارت در زندگی یا مهارت در انجام هر کار خاصی است. در کتاب امثال، به نظر می‌رسد که مهارت در فهم است.

این فهم، هم فهم خود امثال است و هم توانایی درک زندگی و درک شرایطی که با آن مواجه می‌شویم. و به همین دلیل است که به اعتقاد من، به همین دلیل است که بسیاری از امثال به طور ناخودآگاه یا شاید به طور پنهانی، یا بهتر بگوییم، به ما توصیه می‌کنند که قبل از انجام هر کاری به موقعیت توجه کنیم. فقط پادشاه نیست که باید برود و مشاور بگیرد.

بنابراین، برای مثال، یک ضرب المثل که می‌گوید، سیب‌های طلا و نگین‌های نقره، سرزنشی خردمندان برای گوش شنوا است، فصل ۲۵. آیه مهم، کلمه مهم در آن آیه خردمندان یا ماهرانه نیست، بلکه این است که گوش باید شنونده باشد. بنابراین، من می‌توانم توصیه‌های خوبی برای ارائه داشته باشم، در واقع، حتی می‌توانم دقیقاً بدانم که در شرایطی که با آن روبرو هستید، چه چیزی به شما بگویم.

اما اگر گوش ندهید، اگر آماده شنیدن آن نباشید، هیچ سودی ندارد. بهتر است این را نگویم چون او می‌گوید، وقتی گوش، کلام خردمندان و گوش شنوا داشته باشید، آن موقع است که سیب‌های طلا، که احتمالاً یک تکه جواهر یا چیزی شبیه به آن است، در قاب نقره‌ای قرار دارند. حالا یک چیز دیگر هم هست که من، خب، در واقع چیزهای زیاد دیگری هم هست، اما یک چیز دیگر در این مورد هست که احساس می‌کنم باید در مورد آیات ۲ تا ۶ بگویم. اینجا یک هدف اخلاقی وجود دارد، یک هدف ذهنی وجود دارد.

فکر می‌کنم باید خیلی مراقب باشیم که از امثال سلیمان به عنوان چیزی که من آن را گلوله‌های کتاب مقدس می‌نامم استفاده نکنیم. می‌دانید، سلیمان می‌گوید، این کار را نکن، بنگ، تو گناهکاری. سلیمان می‌گوید، این کار را بکن، بنگ، بهتر است انجامش بدهی.

و بنابراین، امثال به سادگی به یک قانون دیگر تبدیل می‌شوند، زیرمجموعه دیگری از قوانین و مقررات موجود در لاویان یا خروج یا تثنیه. من فکر می‌کنم، در واقع، فکر می‌کنم راه بهتری برای درک همه آن قوانین نیز وجود دارد، و فکر می‌کنم شما هم در عرض یک دقیقه متوجه منظور من خواهید شد. اگر به کاری که خدا با دادن کتاب مقدس به ما انجام می‌دهد فکر کنیم، در می‌یابیم که بخشی از هدف کتاب مقدس، آشکار کردن خود توسط خداست.

حالا ممکن است بگوییم، یک ضرب المثل در مورد نحوه استفاده از پولم چه چیزی در مورد خدا به من می‌گوید؟ یا یک ضرب المثل که در مورد نحوه انتخاب همسر به من می‌گوید چه چیزی در مورد خداوند به من می‌گوید؟ خب، این بخشی از معنای مطالعه یک ضرب المثل و فکر کردن در مورد آن است. اما همچنین حتی وقتی ضرب المثل‌هایی داریم، شاید به خصوص وقتی ضرب المثل‌هایی داریم که به ما دستور می‌دهند خردمند باشیم، شاید باید درک کنیم که خداوند به ما نشان می‌دهد که می‌خواهد ما چه باشیم، نه به این دلیل که او قلدر است، بلکه به این دلیل که می‌داند اینگونه ما بیشترین شادی را خواهیم داشت، چه چیزی برای ما بهترین خواهد بود. که، اتفاقاً، به آن بحث اولیه یونانی برمی‌گردد.

چگونه می‌توانیم خوشحال باشیم؟ نه به معنای احساس خوب، بلکه به معنای داشتن یک زندگی خوب. بنابراین، سلیمان می‌گوید، یا از طریق کتاب امثال، خود خداوند می‌گوید، افرادی که به چیزی که من می‌خواهم تبدیل می‌شوند، این شکلی خواهند بود. حالا می‌بینید، ما می‌توانیم، دوباره، می‌توانیم به این واکنش. نشان دهیم و بگوییم، خدای من، من لایق نیستم، من محکوم هستم.

بله، درست است. همه همینطور هستند. اما می‌توانیم این را هم بگوییم که اگر خدا، و من به طور خاص با افرادی که اکنون مسیحی هستند صحبت می‌کنم، اگر خدا وعده داده باشد که کاری را که آغاز کرده است به پایان برساند، یعنی بگوید: من با آوردن شما به مسیح، کاری را در شما آغاز کرده‌ام و تا زمانی که کارم تمام شود، به انجام آن کار ادامه خواهم داد.

سپس امثال بخشی از کار، برخی از جنبه‌های کاری که خدا در ما انجام می‌دهد را به ما نشان می‌دهند. اینکه ما صادق هستیم، وفادار هستیم، دوستان خوبی هستیم، به شیوه‌هایی صحبت می‌کنیم که مفید هستند زندگی و دلگرمی به ارمغان می‌آورند و بسیاری چیزهای دیگر. اما می‌بینید، نکته این است که به جای محکوم

کردن ما، اگرچه آنها همیشه این کار را می‌کنند، اما فراتر از محکوم کردن ما، شاید بهتر باشد بگوییم، خدا کاری را که از قبل در ما انجام می‌دهد به ما نشان می‌دهد.

بنابراین، امثال واقعاً مبنایی می‌شوند برای اینکه بگوییم، خدایا، من در این کار شکست می‌خورم. مرا ببخش. این بخش توبه است.

این بخشی است که ما احساس گناه می‌کنیم. اما، تو با دستور دادن به من برای انجام این کار، به من قول داده‌ای، در واقع به من نشان می‌دهی که در واقع چه چیزی را می‌خواهی انجام دهی و شاهد تحقق آن باشی. بنابراین، الزامات امثال، چه مثبت باشند چه منفی، چه ممنوعیت‌ها باشند چه دستورات، به چیزهایی تبدیل می‌شوند که مبنای دعا‌های ما قرار می‌گیرند.

می‌توانیم بگوییم، خب خدایا، می‌دانم که سخنانم به آن مهربانی که می‌توانستند باشند، نیستند. در من برای این منظور کار کن. و آنگاه می‌توانم از خداوند سپاسگزار باشم که وعده داده است هر آنچه را که او بخواهد، برآورده خواهد کرد.

بنابراین، آنها گلوله نیستند. آنها واقعاً به یک پایه یا شاید بلوک‌های ساختمانی برای دعا‌های ما تبدیل می‌شوند. حالا، من فکر می‌کنم اگرچه ما در مورد این هدف اخلاقی و این هدف ذهنی صحبت می‌کنیم، فکر می‌کنم هدف بزرگتر دیگری نیز برای کتاب امثال وجود دارد.

سلیمان پادشاه بود. سلیمان پادشاه اسرائیل بود، که کشور خیلی بزرگی نبود. اندازه مناسبی داشت، اما خیلی بزرگ نبود.

او در زمان خود، امپراتوری غول‌پیکر و در حال فروپاشی‌ای در جنوب، شمال و شمال شرقی داشت. اما سلیمان یک مشکل داشت. مشکل این بود که چگونه تداوم پادشاهی خود را تضمین کند.

و مشکل او با این موضوع تشدید می‌شود. او می‌داند برای تضمین تداوم پادشاهی‌اش چه باید بکند. پادشاهی اسرائیل تا زمانی که اسرائیل شرایط عهد را رعایت کند، پابرجا خواهد ماند.

این وعده‌ی خدا در لاویان ۲۶ و تثنیه ۲۸ است. بنابراین، کتاب امثال خطاب به چیزی است که می‌توانیم آن را چیزی بنامیم که من در دوران کودکی به آن فکر می‌کردم، زیرا مدرسه‌ای شبیه به این در نزدیکی ما بود، یک مدرسه‌ی آمادگی. این کتاب خطاب به بچه‌های مدرسه‌ی آمادگی است.

افرادی که قرار است به کالج‌ها و دانشگاه‌های آیوی لیگ بروند. افرادی که قرار است رهبر شوند. آنها قرار است قاضی، حاکم نظامی و فرماندار شوند، و شاید برخی از آنها، یکی از آنها، پادشاه شود.

آنها مشاوران و رایزنان پادشاه خواهند شد. اگر کتاب را تا انتها بخوانید، فوراً توضیح می‌دهد که چرا بسیاری از ضرب‌المثل‌ها، به ویژه در برخی از فصل‌های بعدی، به نحوه رفتار شما در مقابل پادشاه می‌پردازند. آیا فکر می‌کنید کشاورزان ساکن بیت‌لحم به راحتی به صرف غذا با پادشاه دسترسی داشتند؟ خیر.

به همین دلیل است که آیاتی وجود دارد که به طور خاص در مورد شورش علیه پادشاه هشدار می‌دهد. چه کسی قرار است علیه پادشاه شورش کند؟ کشاورزان در یابیش جلعاد؟ نه. قرار نیست کشاورزان شورش کنند.

قرار است حاکمان باشند. قرار است پسر پادشاه مثل آبشالوم باشد. چرا این همه آیه در مورد ثروت و نحوه استفاده از آن صحبت می‌کنند؟ چرا آنها نسبت به سود ناعادلانه هشدار می‌دهند؟ به یاد داشته باشید، ما اینجا در مورد جهانی صحبت می‌کنیم که کشاورزی است و چیزی که وقتی من بزرگ می‌شدم، آن را کشاورزی ابتدایی می‌نامیدیم.

شما به اندازه کافی یاد می‌گیرید، از کشاورزی خود به اندازه کافی درآمد کسب می‌کنید تا زنده بمانید و همین از این نظر، دنیا نسبتاً ساده است. و بنابراین کتاب امثال خطاب به عموم مردم نیست.

این خطاب به افرادی است که قرار است در آینده به مناصب رهبری در ملت برسند، زیرا کتاب مقدس همانطور که بارها و بارها به وضوح نشان می‌دهد، با رفتن رهبران، کشور نیز به همان سمت می‌رود. به همین دلیل است که اگر کتاب مقدس را بخوانید، همیشه پادشاهان و انبیا و کاهنان و خردمندان هستند که محکوم می‌شوند زیرا ملت را گمراه می‌کنند. حزقیال ۲۲ را بخوانید.

به همین دلیل است که او در آن فهرست قرار می‌گیرد. آنها کسانی هستند که گناهکارند و ملت گناهکار است زیرا آنها گناهکارند. و به همین دلیل است که کتاب پادشاهان دائماً می‌گوید که این پادشاه شرور بود یا این پادشاه خوب بود زیرا سرنوشت ملت به رفتار، زندگی و انتخاب‌های پادشاه بستگی دارد.

این افراد قرار است حاکم شوند، که اتفاقاً به همین دلیل است که بسیاری از آیات در مورد عدالت صحبت می‌کنند. آیا فکر می‌کنید این تعداد پرونده قضایی در اسرائیل وجود داشته است؟ نه، ۷۰٪ از وکلای جهان در ایالات متحده زندگی می‌کنند. در واقع، در بسیاری از آیات امثال، در بسیاری از آیات، کلماتی که به بی‌گناه و عادل ترجمه شده‌اند بهتر ترجمه شده‌اند، من عادل و شرور ترجمه شده‌اند که بهتر است به بی‌گناه و گناهکار ترجمه شوند.

بنابراین، آیه ۱۸:۵ می‌گوید طرفداری از گناهکار و کنار گذاشتن بی‌گناهان در عدالت خوب نیست. چرا؟ چون کسانی که این کتاب برای آنها نوشته شده است، قرار است قاضی شوند. بنابراین، آنها مسئول تعیین حق خواهند بود.

آنها قرار است معیار را تعیین کنند و این معیار قرار است سرنوشت ملت را تعیین کند. بنابراین، می‌بینید که هدف این کتاب فقط شخصی نیست، بلکه اگر بتوانم از این کلمه استفاده کنم، جمعی یا پیمانی یا اجتماعی است. کتاب امثال برای این مردان جوان طراحی و بسیار آگاهانه نوشته شده است تا اطاعت آنها الزامات پیمان را در زندگی خودشان برآورده کند.

بله، در زندگی خودشان، بلکه با سرمشق قرار دادنشان در زندگی هموطنانشان و سپس اسرائیل را قادر می‌سازند تا به عنوان یک ملت در سرزمینشان ادامه دهند. باز هم، لاویان ۲۶، تثنیه ۲۸، با اجتناب از نفرین‌های عهد و با به دست آوردن برکات آن. یک نکته آخر و تقریباً و قتم تمام شده است.

چون در کتاب مقدس آمده، یعنی جزو متون مقدس است، دیگر محدود به مردان جوان نیست. فکر نمی‌کنم لازم باشد چیز بیشتری در این مورد بگویم. اما به همین دلیل است که این کتاب، کتابی مردانه است، چون خطاب به این مردان نوشته شده است.

اما خانم‌ها، پیر و جوان، این برای همه ماست. بنابراین دفعه بعد بررسی خواهیم کرد که با یک ضرب‌المثل خاص چه می‌کنیم و هنگام خواندن آن به دنبال چه چیزی هستیم.